



Theoretical Analysis of the Conflict over the Form of Articulation and Self-Presentation in the Iranian Society

Hamzh Nozari 

1. Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, University of Kharazmi, Tehran, Iran.

E-mail: hnozari@khu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 09 June 2024

Received in revised form: 21
September 2024

Accepted: 22 October 2024

Published online: 30
November 2024

Keywords:

Conflict, Self-Presentation,
Form, Ruling System, Self-
Expression.

ABSTRACT

The conflict regarding self-expression has been a persistent issue in Iranian society, and it has intensified in recent years. One of the most important and biggest unrest after the formation of the ruling political and cultural system was formed from the conflict over self-expression and how to appear in public. The main question is: How can this chronic conflict be comprehended and explicated? The objective of this research is to examine a variety of sociological sources and theories in order to address the question of how to provide explanations and analyses for the conflict over self-expression in Iranian society.

In other words, the review of documents and texts in this study was predicated on the question of whether it is feasible to identify a pertinent conceptual explanation for the conflict within the sociological tradition. In this conflict, certain activists desire greater autonomy in their performance and public representation, while the dominant political and cultural system uses all of its resources to impose specific norms on their expression, appearance, and clothing.

The article examines four methodologies for comprehending conflict. a) Conflict as the anomie of a society in transition; b) Conflict as the division of form from spirit; c) Conflict, the conflict between two elements; d) Conflict is the fight for control of the public sphere; The results indicate that the conflict, which is a conflict of forms for the control of the public stage, provides more comprehensive explanations for understand the conflict.

Cite this article: Nozari, H. (2024). Theoretical Analysis of the Conflict over the Form of Articulation and Self-Presentation in the Iranian Society, *Quarterly of Social Studies and Research in Iran*, 13(4): 451- 468.

<https://doi.org/10.22059/jisr.2024.377779.1516>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2024.377779.1516>



تحلیل نظری منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در جامعه ایران

حمزه نوذری^۱

۱. گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: hnozari@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در جامعه ایران همیشه وجود داشته و در چند سال اخیر شدت بیشتری یافته است. یکی از مهم‌ترین ناآرامی‌ها پس از شکل‌گیری منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم، از جدال بر سر نحوه جلوه‌گری و ظاهرشدن در انظار عمومی شکل گرفته است. سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان این منازعه مزمین در جامعه ایران را فهمید و توضیح داد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۲۰	در این پژوهش منابع و نظریه‌های مختلف جامعه‌شناسی واکاوی می‌شود تا به این سؤال پاسخ داده شود که چگونه می‌توان برای منازعه بر سر بیان و نمود خود در جامعه ایران توضیحات و تحلیل‌هایی ارائه کرد. آیا از درون سنت جامعه‌شناسی می‌توان تحلیل نظری مفیدی برای فهم منازعه مدنظر یافت؟
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۶/۳۱	در این منازعه، برخی کنشگران می‌خواهند آزادی عمل بیشتری در فرم اجرا و جلوه‌گری خود داشته باشند. از سوی دیگر منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم با تمامی منابع و امکانات سعی می‌کند بیان و نمود خود، بدن و پوشش در انظار عمومی را تابع هنجار مشخص کند.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۸/۱	چهار رویکرد برای فهم منازعه مورد بحث قرار گرفته است: ۱. منازعه به مثابه آنومی جامعه در حال گذار؛ ۲. منازعه به مثابه فاصله‌گرفتن صورت از جان؛ ۳. منازعه، جدال دو فرم و صورت؛ ۴. منازعه به مثابه تصاحب صحنه نمایش عمومی.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۹/۱۰	نتایج نشان می‌دهد منازعه به مثابه جدال فرم‌ها برای تصاحب صحنه نمایش عمومی، توضیحات بهتری برای فهم منازعه ارائه می‌کند.
کلیدواژه‌ها:	
صورت، منازعه، منظومه حاکم، نمایش، نمود خود.	

استناد: نوذری، حمزه (۱۴۰۳). تحلیل نظری منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در جامعه ایران، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۱۳(۴): ۴۵۱-۴۶۸.
<https://doi.org/10.22059/jisr.2024.377779.1516>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2024.377779.1516>

۱. مقدمه و بیان مسئله

شکل بیان و نمود خود، بدن و پوشش در انظار عمومی یکی از مهم‌ترین مسائل جامعه ایران در طول بیش از یکصد سال گذشته بوده و امروز این منازعه گسترش یافته و مزمین شده است. چگونگی بیان و نمود خود در انظار عمومی و زندگی روزمره محل منازعه و جدال‌های زیادی در جامعه ایران شده است. یکی از مهم‌ترین ناآرامی‌ها و جنبش‌های اجتماعی بعد از شکل‌گیری منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم، از جدال بر سر شکل نمود و جلوه‌گری خود شروع شده است. مسئله این است که چرا منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم چنین خشونت‌بار و با تمام قدرت و منابع با شکل بیان و تجلی افراد جامعه که در چارچوب هنجار رسمی قرار نمی‌گیرند، رودررو شده است؛ به‌گونه‌ای که وقتی بحث مبارزه با شکل جلوه‌گری افراد در انظار عمومی به میان می‌آید، حاکمیت سیاسی-فرهنگی یک‌دست می‌شود و وجوه عریانی از خشونت رؤیت‌پذیر می‌شود. آیا ظاهر و شکل جلوه‌گری خود، بدن و پوشش آن قدر اهمیت دارد که همه جامعه را درگیر خود کند و یکی از بزرگ‌ترین ناآرامی‌های بعد از شکل‌گیری منظومه حاکم را شکل دهد؟ شکل ظاهرشدن در انظار عمومی، نحوه نمود، فرم تعامل اجتماعی و ژست‌هایی که منظومه سیاسی، فرهنگ حاکم به دنبال اجرای آن است، مورد اجماع و توافق همگان نیست و کنشگران مخالف که به تعداد آن‌ها افزوده می‌شود، به‌گونه‌ای دیگر عمل می‌کنند. شکل حضور و نمود در انظار عمومی همواره محل منازعه بوده است. می‌توان گفت شکل بیان، نمود و جلوه‌گری در انظار عمومی عرصه تولید و بازتولید روابط قدرت و مقاومت بوده است. منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم می‌کوشد با سازوکارهای فرهنگی و پلیسی، همه فرم‌های بیان و نمود خود در انظار عمومی را در قالب هنجار رسمی دربیورد. در این میان، همواره مقاومت‌هایی وجود دارد. کشاکش بین دو شکل نمود و جلوه‌گری (منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم و کنشگران مخالف) بخش زیادی از جامعه ایران را درگیر کرده است.

هر جا منازعه‌ای در جریان باشد، مسئله نیز متجلی می‌شود. ایده اصلی پژوهش این است که شکل نمود در انظار عمومی (عرصه عمومی) محل جدال و منازعه پدیده و گاه خشونت‌بار بوده که کلیت جامعه را به خود مشغول کرده است. منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم با منابع و امکانات بسیار در پی کنترل و تنظیم شکل نمود خود و هم‌زمان ساخت شکل مشروع جلوه‌گری در انظار عمومی است و کنشگران مخالفی را که به شکل‌های متفاوت با هنجار رسمی متجلی می‌شوند، تنبیه و مجازات می‌کند. منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم بیش از هر چیز با کنش‌های مادی و کردارها و مناسک مادی-اجتماعی مواجهه دارد. سؤال این است که چرا برخی ژست‌ها، بدن‌ها، روابط متقابل مادی و اجتماعی برای منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم چالش‌برانگیزند. چگونه می‌توان این منازعه مادی و اجتماعی را توضیح داد؟ چرا چنین مسئله‌ای جامعه ایران را در التهاب فروبرده است؟ به‌نظر می‌رسد مسئله بر سر امر مادی و اجتماعی باشد؛ دو صورت و فرمی که برای تجلی در انظار عمومی در منازعه هستند.

امروز در جامعه ایران منظومه سیاسی و فرهنگی حاکم بیش‌ازحد نگران اجراها، نموده‌ها، ظاهرشدن‌ها حرکات بدنی، ژست‌ها و فیگورهایی است که افراد در انظار عمومی دارند و سازوکارهای بسیاری برای مواجهه با آن به میدان آورده است تا نموده‌ها و جلوه‌گری را تابع هنجار رسمی کنند. در مقابل، برخی کنشگران در عمل نشان می‌دهند الزامات و محدودیت‌های جلوه‌گری و نمود خود، بدن و پوشش را به رسمیت نمی‌شناسند و خواستار نمود آزادانه‌تر در انظار عمومی هستند. برخی افراد روزبه‌روز تمایل کمتری پیدا می‌کنند براساس هنجارهای خاص تعیین‌شده، خود را بیان کنند و سعی می‌کنند آن را دستکاری کنند؛ یعنی هنجار خاص را به شیوه‌ای منعطف‌تر اجرا کنند. منظومه سیاسی-فرهنگی دائماً از جامعه می‌خواهد در مقابل نمود غیرهنجاری توسط دیگران منفعل نباشد و به شکلی کارآمد دیگران را وادار به رعایت هنجار رسمی کند. گاهی منازعه بر سر بیان و نمود خود، بدن و پوشش به شکل درگیری و خشونت فیزیکی بین سازوکارهای پلیسی و کنشگران مخالف رؤیت‌پذیر می‌شود. می‌توان گفت منازعه‌ای بین دو شکل از نمایش و

نمود در انظار عمومی وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱. منظومهٔ سیاسی-فرهنگی حاکم و ۲. کنشگران مخالف. اما سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان این منازعه را فهمید و توضیح داد. در چه چارچوبی این منازعه فهم‌پذیر می‌شود؟ در این پژوهش به چنین سؤالاتی پاسخ داده می‌شود.

۲. چارچوب مفهومی و نظری

زیمل، وبر و لوکاخ سه متفکر ابتدای قرن بیستم نشست‌وبرخاست‌هایی با هم داشته‌اند و وجوه مشترکی بین اندیشه آن‌ها می‌توان یافت. «زیمل معاصر و همکار وبر بود؛ عضوی از گروهی روشنفکر که منظم‌اً یکدیگر را ملاقات می‌کردند و شامل گئورگ لوکاخ مارکسیست هم بود» (کرایب، ۱۳۸۲: ۱۱۰). زیمل دربارهٔ جامعه صحبت می‌کند که مجموعه‌ای از فرم‌ها و صورت‌ها است. دغدغهٔ اصلی لوکاخ نیز رابطهٔ میان شکل (فرم) با جان (محتوا) است. وبر نیز در اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری توضیح می‌دهد چگونه جامعهٔ مدرن (فرم خرد ایزاری) از محتوای برسازنده‌اش (اخلاق پروتستانی) جدا می‌شود و آن را کنار می‌گذارد. «امروز روحیهٔ ریاضت‌کشی مذهبی شاید به‌طور قطع -چه کسی می‌داند- از قفس گریخته است، اما سرمایه‌داری پیروز از وقتی که بر شالودهٔ ماشینی استوار شده است، دیگر به حمایت آن نیازی ندارد... به‌نظر می‌رسد مثل شیخ یک اعتقاد مردهٔ مذهبی در زندگی ما پرسه می‌زند» (وبر، ۱۳۷۳: ۱۹۱). دوگانهٔ فرم و محتوا (شکل و نفس) در نظریهٔ هر سه متفکر پررنگ است. با این طرز تلقی، مارکس نیز در بحث از جوهر ارزش و شکل ارزش وجه مشترکی با اندیشهٔ این سه نفر دارد. لوکاخ گاهی شکل و فرم را طبیعت ثانویه می‌نامد که در مقابل طبیعت اولیه قرار می‌گیرد و محدودیت‌های زیادی بر آن اعمال می‌کند. تصادفی نیست که کتاب کمتر شناخته‌شدهٔ لوکاخ با عنوان *جان و صورت* که در سال ۱۹۱۰ منتشر شد، با جامعه‌شناسی صوری زیمل شباهت بسیار دارد. همهٔ متفکران نامبرده دغدغهٔ فهم و توضیح رابطهٔ میان فرم (صورت و شکل) با جان (محتوا و جوهر) داشته‌اند. مارکس در کتاب *سرمایه* از ارزش (ماهیت)، مقدار ارزش و شکل ارزش (وجه پدیداری و نمود) سخن می‌گوید که نشان‌دهندهٔ دوگانگی در فهم چیزها است (مارکس، ۱۳۷۸: ۱۱۶).

از نظر زیمل، محتوا همان نیازها، سلیق، امیال و آرزوهای ما هستند و «شکل‌ها طرقی هستند که به کمک آن‌ها این روابط را ترکیب کرده، هستی‌های اجتماعی بنا می‌کنیم که فراتر از افرادی هستند که آن‌ها را ایجاد می‌کنند» (کرایب، ۱۳۸۲: ۱۱۴). پدیده‌های انسانی جداگانه را می‌توان با ارجاع به یک مفهوم واحد درک کرد؛ برای مثال، هرچند میان رفتار نمایشی در یک کنسرت موسیقی یا صحنهٔ تئاتر با نحوهٔ بیان و نمود آن در یک سازمان اداری همسانی چندانی ندارد، اما صورت فرمان‌دهی و فرمان‌بری و سلطه در هر دو شکل رفتار، الگوی مشترکی برای هر دوی آن‌ها روشن می‌کند. کشمکش و همکاری، فرمان‌دهی و فرمان‌بری فرم‌هایی هستند که محتوای زیادی را دربرمی‌گیرند. فرم‌ها از زندگی اجتماعی می‌آیند؛ یعنی براساس کنش متقابل آدم‌ها، امیال و نیازهای انسانی، اما گاهی به شکل نهادهایی تثبیت می‌شوند که از محتوای برسازندهٔ خود مستقل می‌شوند، بر آن محدودیت ایجاد می‌کنند و به دنبال تنظیم آن هستند، مانند دولت. اما برخی شکل‌ها به‌خاطر خود شکل‌ها بسط می‌یابند. شکل نمود و بیان خود در انظار عمومی از جملهٔ آن‌ها است. می‌توان رویکرد انتقادی از اندیشهٔ زیمل بر مبنای رابطهٔ تخصص‌آمیز بین شکل‌ها را توسعه داد؛ جایی که فرم‌های عینیت‌یافته و مستقر در قالب مثلاً دولت، فرم‌های نمود و بیان آزادانهٔ افراد را طرد می‌کنند و سعی می‌کنند بر آن‌ها سلطه یابند.

زیمل تمایز فرم از محتوا را برای فهم جامعه بنیادی می‌داند. اصل دیگری که زیمل بر آن تأکید می‌کند رابطهٔ متقابل است. هر پدیده‌ای فقط در رابطه و نسبتش با دیگر پدیده‌ها معنا می‌یابد. زیمل در *فلسفهٔ پول* می‌نویسد تمایل اصلی علم مدرن، دیگر درک پدیدارها از طریق یا به‌مثابهٔ جوهرهای خاص نیست، بلکه به‌مثابهٔ حرکات (روابط) است. علم جست‌وجو برای ذات چیزها را ترک کرده و راضی شده است که روابط را بیان کند (زیمل، ۱۳۹۶: ۲۰۸). گاهی این رابطه‌ها (فرم‌ها) تضادآمیز می‌شوند یا صرفاً از هم متمایزند.

چنین دیدگاهی شباهت زیادی به اندیشه لوکاچ دارد که مسئله اصلی جامعه جدید را استقلال و جدایی شکل از محتوا می‌داند. وی به امکان تحقق یکی شدن فرم و محتوا می‌اندیشد. زیمل نیز شکل‌ها و فرم‌ها را تحلیل می‌کند که فکر می‌کند از درون محتوای زندگی ایجاد می‌شوند، اما مستقل می‌شوند و زندگی افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در همین جا باید گفت جوهر مدنظر مارکس یا لوکاچ امری متافیزیکی و خارج از مناسبات و تعاملات اجتماعی نیست. جوهر نه امری آسمانی، بلکه مادی و اجتماعی است (نگاه کنید به وود، ۱۳۸۷: ۳۰۱-۳۲۳).

لوکاچ بر آن بود که شکل نشانگر تن دادن به چیزی ناقص است و محدودیتی است فراراه مضمونی که قصد بیانش را داشته است (کولاکوفسکی، ۱۳۸۶: ۲۹۲). براین اساس در جهان سرمایه‌داری، سنتز میان روح و شکل، جوهر و نمود ممکن نیست. آثار لوکاچ نشان می‌دهد او «به مسئله تضاد میان تصمیمات افراد و نتایج این تصمیمات، به تنش میان نیاز به بیان و کارکرد محدودکننده این بیان و تنش میان نیاز به مرادده مستقیم و اشکال اجتماعی که چنین مرادده‌ای را نامی‌ساز می‌کنند علاقه تام داشت» (کولاکوفسکی، ۱۳۸۶: ۲۹۴). از نظر لوکاچ، مسئله اساسی جامعه مدرن تعارض بین شکل و روح است و اینکه شکل‌ها در جنبه نمایش یعنی بازنمود، خودمختاری نسبی از جوهر و ذاتی دارند که مدعی جلوه‌گری‌اش هستند.

لوکاچ برای توضیح شکل و نفس و رابطه آن‌ها از اصطلاح دایره استفاده می‌کند (اباذری، ۱۳۷۷: ۱۸۳). بحث را این‌گونه می‌توان بیان کرد که شکل (در اینجا منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم به مثابه شکل اعظم) دایره‌ای ترسیم می‌کند که افراد جامعه نمی‌توانند خود را در آن جا بدهند. دایره‌ای که به قول لوکاچ جوهر و ذات استعلائی، سرشت بسته‌اش را تعیین می‌کند (اباذری، ۱۳۷۷: ۱۸۳). برای برخی کنشگران این دایره گسسته شده است. کنشگران احساس می‌کنند نمی‌توانند در چنین دایره بسته‌ای زندگی کنند و نفس بکشند. آن‌ها نیازمند صور و اشکال جدید بازنمایی، بیان و نمود خود در جامعه هستند. کنشگران مخالف، اصل ایجادکننده شکل و بیان خود را در روابط متقابل جستجو می‌کنند و به همین دلیل است که شکاف پرنشدنی میان شکل زندگی روزمره و هنجار رسمی نمود خود ایجاد شده است. جهان اجتماعی، بزرگ‌تر از چیزی است که یک شکل (منظومه حاکم) بتواند آن را به قالب و شکل خاصی دربرآورد. دیگر همگنی در شکل و بیان خود میان افراد جامعه وجود ندارد و نمی‌توان آن را در دایره بسته‌ای قرار داد که مرزهای آن را جوهر استعلائی تعیین کند.

بنا بر آنچه گفته شد، هر فورماسیون اجتماعی (فرم و شکلی) دارای شیوه خاص انتخاب، اتصال و ترکیب عناصر مختلف است که با توجه به شرایط، به بازآرایی چیزها دست می‌زند. عناصر را به‌گونه‌ای سرهم‌بندی می‌کند که لزوماً منطبق با جوهر و ذاتی که مدعای وابستگی به آن را دارد، نیست.

ایده زیمل درباره فرم‌های مختلف مناسبات اجتماعی در زندگی روزمره بر متفکران بسیاری تأثیر گذاشته است هرچند ممکن است به آن اذعان نشود. فرم نمود و نمایش خود در زندگی روزمره که گافمن از آن بحث کرده مثال خوبی است. گافمن در کتاب نمود خود در زندگی روزمره (۱۳۹۱) مدعی است هر فرد با اجرا و نمایش خود تلاش می‌کند برداشت مثبتی از خود در ذهن دیگران ایجاد کند، اما کنشگران در نمود خود بیش از هر چیز نگران هستند که نمایششان چگونه فهم می‌شود، چه عکس‌العمل‌هایی ایجاد می‌کند و چه تبعاتی برای آن‌ها دارد. «خود» در کنش متقابل چهره‌به‌چهره ساخته می‌شود. در کنش متقابل، افراد نمایش و نحوه بودن همدیگر را ارزیابی می‌کنند. افراد در زندگی روزمره به شکل‌های مختلف نحوه بودن خود را اجرا می‌کنند. البته گاهی این اجراها با مشکل مواجه می‌شود و آن زمانی است که دیگران اجرای خاص یک فرد را زیر سؤال می‌برند. از نظر گافمن افراد در کنش متقابل سعی دارند نمودی از خود ارائه کنند تا دیگران را تحت تأثیر قرار دهند. وی بحث نمود خود در زندگی روزمره را موضوعی مهم و جدی می‌دانست

و سعی کرد دامنه آن را به تکنیک‌های مختلفی بکشد که افراد برای تأثیرگذاری بر هم در محیط‌های مختلف به کار می‌برند، اما بحث وی از همین جا پیش‌تر نرفت. به نظر می‌رسد گافمن بحثی را آغاز کرد که ظاهراً به موضوع نه‌چندان مهمی مانند نحوه نمایش و فرم‌های بودن و تأثیرگذاری بر دیگران در قالب نمایش و اجرای نقش اشاره دارد، اما می‌توان آن را عمیق و گسترده بسط داد و برای تحلیل مسائل کلان اجتماعی به کار برد.

زیمل و گافمن فرم‌های بزرگ‌تر را هرچند شایسته بررسی جامعه‌شناسی می‌دانستند، چندان به آن نپرداختند. دولت و منظومه حاکم بر جامعه تبلورهایی از کنش متقابل و مستمر افرادند که صورتی مستقل به خود می‌گیرند و به‌مثابه قدرتی بیگانه با افراد روبه‌رو می‌شوند که در اینجا مسئله بیگانگی فرم و شکل از محتوا پیش می‌آید. شکل‌های نمود و بیان خود نیز صورت‌هایی هستند که انسان‌ها از طریق آن‌ها با یکدیگر ارتباط و همبستگی پیدا می‌کنند.

همان‌گونه که بیان شد، بین نظریات زیمل، لوکاج و وبر، مشابهت‌هایی درباره فهم جهان جدید وجود دارد، اما دورکیم نظریه متفاوتی ارائه کرد. او در کتاب *تقسیم‌کار اجتماعی* تلاش کرد صور بهنجار را از صور نابهنجار و مرضی جامعه تفکیک کند. وی صورت‌ها و فرم‌های نابهنجار مناسبات اجتماعی را ناشی از گذار به جامعه مبتنی بر همبستگی ارگانیک می‌داند. از زبان دورکیم، منازعه مدنظر این پژوهش این است که جدال بر سر نمود و بیان خود، جدالی است که جامعه از فرم قبلی خود خارج شده، ولی هنوز در فرم جدید مستقر نشده است. سرانجام با استقرار فردگرایی اخلاقی چنین جدالی هم ناپدید یا کم‌رنگ می‌شود. منازعه به این دلیل است که نظم قبلی کارآمد نبوده و نظم جدید به‌تمامی محقق نشده است. از نظر دورکیم، شقاق‌ها و جبهه‌گیری‌های دردناک به این دلیل است که نظم فعلی ما مناسب نیست و مناسبت خود را دیگر از دست داده است (دورکیم، ۱۳۸۱: ۳۳۲).

زیمل، لوکاج، دورکیم و گافمن دقایق و ظرایفی در مسئله شکل و محتوا، نمود و نحوه بیان آن بیان کرده‌اند که می‌تواند مبنای تحلیل شکل‌های تجلی و نمود در حوزه عمومی جامعه ایران قرار گیرد یا دست‌کم می‌تواند شروع بحث باشد. براساس آنچه بیان شد، چهار رویکرد اصلی برای فهم منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود قابل‌تصور است: ۱. منازعه، آثومی جامعه در حال گذار؛ ۲. منازعه به‌مثابه فاصله‌گرفتن صورت از جان؛ ۳. منازعه، جدال دو فرم و صورت؛ ۴. منازعه به‌مثابه تصاحب صحنه نمایش عمومی.

۳. روش‌شناسی پژوهش

روش تحقیق و نوع اطلاعاتی که باید جمع‌آوری شود، به مسئله اصلی پژوهش و سؤالاتی که محقق به دنبال یافتن پاسخ برای آن‌ها است مربوط می‌شود. بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌های نظری و بنیادی در جامعه‌شناسی به روش بینامتنیت یعنی از گفتگو با سایر متون به‌دست آمده است. بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی سعی کرده‌اند در بحث با سایر رویکردهای علوم انسانی و اجتماعی، مسائل را توضیح دهند. پژوهش حاضر منابع و نظریه‌های مختلف جامعه‌شناسی را واکاوی و گفتگوی بین آن‌ها را برای فهم مسئله پژوهش را خلاصانه طراحی می‌کند تا به این سؤال پاسخ دهد که چگونه می‌توان برای منازعه بر سر بیان و نمود خود در جامعه ایران تحلیل‌هایی ارائه کرد. در این پژوهش بررسی اسناد و متون حول این پرسش بنا شد که آیا از درون سنت جامعه‌شناسی می‌توان توضیح مفهومی مفیدی برای منازعه مدنظر یافت. محقق به دنبال رویکردها، مکاتب و نظریه‌هایی است که بتواند نقشه‌ای کلی و ابتدایی برای منازعه بر سر بیان و نمود خود در انتظار عمومی نظری را روشن کند. تحلیل نظری به ارائه و تفسیر نظریه‌ها و ارتباط آن‌ها به فهم مسئله خاصی اشاره دارد. با واکاوی دقیق نظریه‌ها و فرضیات آن می‌توان درک بهتری از پدیده‌ها و مسائل ارائه کرد. این پژوهش با واکاوی دقیق نظریات مختلف و ربط خلاصانه آن‌ها با یک مسئله مزمن در جامعه ایران استدلال می‌کند که هرکدام از نظریات چه وجوهی از منازعه را روشن می‌کنند و کدام مفروضات نظری، تحلیل مفیدتری از منازعه بر سر بیان و نمود خود در عرصه عمومی ارائه می‌کنند؛

بنابراین برای روشن‌تر شدن ابعاد و زوایای مسئله براساس روش اسنادی، مطالعات وسیعی صورت گرفت. برای تحلیل نظری، تعیین منابع که شامل شناسایی و گزینش متون مرتبط باشد، بسیار اهمیت دارد. نخست به سراغ بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی رفتیم. به نظر می‌رسد چارچوب نظری آن‌ها در صورتی که خلاقانه استفاده شود، توضیحات مفیدی برای فهم منازعه مدنظر این پژوهش فراهم می‌کند. گام مهم روشی این پژوهش علاوه بر تفسیر مفروضات نظری، تلاش برای ارتباط نظریه‌ها با فهم و تحلیل مسئله بوده است و اینکه در نهایت کدام نظریه فهم بهتری از منازعه ارائه می‌کند. رویکردها و مفاهیمی که نقشه ابتدایی برای فهم منازعه فراهم می‌کنند، در چهار سنخ دسته‌بندی و برای توضیح منازعه استفاده شدند: ۱. مفهوم گذار؛ ۲. مفهوم تضاد بین جان و صورت؛ ۳. منازعه بین صورت‌ها؛ ۴. صحنه نمایش.

۴. یافته‌های تحقیق

همان‌گونه که بیان شد، چهار رویکرد برای توضیح منازعه بر سر شکل نمود و بیان خود در انظار عمومی می‌توان مطرح کرد که هر یک مدعاهای متفاوتی مطرح می‌کنند. این چهار رویکرد عبارت‌اند از: ۱. منازعه بخشی از وضعیت در حال گذار جامعه است. براساس این رویکرد، زمانی که جامعه به فرم مدرن و دموکراتیک گذر کرد، منازعه بر سر شکل نمود و بیان خود منتفی می‌شود و همه شکل‌ها در همزیستی مسالمت‌آمیز به سر می‌برند که دورکیم تحت عنوان فردگرایی اخلاقی از آن یاد کرده است؛ ۲. فهم منازعه با میانجی تضاد بین جان و صورت (فرم و محتوا) قابل‌درک است. فرم‌ها نمی‌توانند به‌تمامی جان و محتوا را بازنمایی کنند و برخی جنبه‌های جوهر را برجسته می‌کنند و تنش دائمی بین اینکه آیا صورت می‌تواند ذات و محتوا را بازنمایی کند وجود دارد. منازعه فعلی نیز در همین چارچوب قابل‌درک است؛ ۳. منازعه بر سر دو فرم است. برای فهم منازعه لازم نیست جان و جوهر را واکاوی کنیم، بلکه کار علم رابطه میان عناصر است، نه واکاوی جوهر؛ ۴. منازعه عبارت است از تسخیر صحنه نمایش عمومی. برای توضیح منازعه می‌توان آن را به‌مثابه تئاتر در نظر گرفت که هر دو طرف سعی می‌کنند اجراهای تأثیرگذاری داشته باشند. آن‌ها می‌کوشند صحنه و بازیگران را پالایش و دیگری را از صحنه اجرا خارج کنند.

۴-۱. منازعه، آنومی جامعه در حال گذر

گذار مفهومی است که برای همه پرسش‌ها پاسخ دارد. در این رویکرد، مفهوم گذار شاه‌کلیدی برای بازکردن همه قفل‌ها است. پاسخی برای همه پرسش‌ها و آنومی‌ها است. از منظر این رویکرد، همه مسائل پیش‌رو را با مفهوم گذار از این فرم (صورت) به فرم دیگر می‌توان توضیح داد. منازعه بر سر شکل نمود و بیان خود به این دلیل است که ما در شرایط گذار از فرم قدیمی به فرم جدید هستیم و چنین منازعاتی درد و رنج ناشی از گذار است. مسئله اصلی این است که از فرم قبلی منفک شده‌ایم و کم‌وبیش صورت قدیمی انتظام‌بخش مضمحل شده است، ولی هنوز در فرم جدید حل نشده‌ایم. براین‌اساس، همان‌گونه که کشورهای پیشرفته مثلاً اتحادیه اروپا و آمریکای شمالی در گذار به فرم جدید امروزی چنین منازعاتی را کم‌وبیش از سر گذرانده‌اند، در این کشورها نیز تا همین اواخر یعنی نیمه اول قرن بیستم، منازعات بر سر شکل نمود و بیان خود ادامه داشته است. در ایران نیز منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود کاهش می‌یابد. همان‌گونه که برای مثال، جدال و کشمکش بر سر ویدیو و ماهواره فروکش کرد، منازعه فعلی نیز گذرا خواهد بود. پس این منازعه، آنومی مربوط به جامعه در حال گذار است. نتیجه اینکه فرمی که در آینده خواهد آمد، شکل بیان و نمود خود در انظار عمومی تابع کنش متقابل افراد خواهد بود؛ به‌گونه‌ای که افراد آزادی عمل بیشتری در این زمینه خواهند داشت.

گذار فاصله‌ای بین فرم نظم بخش قبلی و فرم بعدی است، اما اینکه فرم نظم‌بخش بعدی چگونه و در چه زمانی خواهد رسید، مشخص نیست. در وضعیت گذار که گویی همه چیز بی‌صورت و فرم است، «ما نه این هستیم و نه آن، نه سنتی و نه مدرن. انگار ما بدون دقت در چیزی که روبریمان است، سر خود را برمی‌گردانیم به سمت قبل و بعد. به سمت گذشته و آینده. ما این مکانیسم را پریدن از روی لحظه‌ حال یا تعلیق زمان حال می‌نامیم. تعلیق زمان حال، پیوندی درونی با ادبیات گذار دارد» (توفیق و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۱). مفهوم گذار همه چیز را توضیح می‌دهد و هیچ چیز را توضیح نمی‌دهد. در حرکت به سوی فرم جدید، آنومی‌هایی پیش می‌آید که یکی از آن‌ها منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در انتظار عمومی است. اگر نزاع، آنومی و ناهنجاری وجود دارد، یعنی فرم مدرن و پیشرفته مسلط نشده است؛ یعنی جامعه درگیر فرم‌ها و شکل‌های ناقص است که در مرحله بعدی کامل می‌شوند. براین اساس، منظومه حاکم، شکل ناقص نظم‌بخش جامعه است و حاکمیت از جامعه عقب‌مانده‌تر است. در وضعیت گذار، برخی شکل‌ها و عناصر ناقص هستند و برخی دیگر کامل‌تر؛ برای مثال، دولت و نظم سیاسی هم‌راستا و هماهنگ با جامعه نیست.

مفهوم گذار به گسست‌هایی اشاره دارد که بین عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در سطح خرد و کلان بروز می‌کند. گسست بین امر اجتماعی و امر سیاسی که گاهی از تضاد دولت و ملت از آن یاد می‌شود، بر همین مبنا قرار دارد (نگاه کنید به کاتوزیان، ۱۳۸۰). براساس این رویکرد، منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود به این معنا است که صورت و فرم موجود در حال تبدیل شدن به فرم دیگر است، اما این دگردیسی کامل نشده است. گاهی منازعات و ناهنجاری‌ها با ارجاع به ایده پیشرفت و مقایسه جوامع در خط سیر پیشرفت توضیح داده می‌شود. این گونه تلقی می‌شود که جامعه ایران نیز با درپیش گرفتن ایده پیشرفت مانند کشورهای پیشرفته (گذار موفقیت‌آمیز) که چنین منازعه‌ای را با دموکراتیک‌سازی عرصه عمومی حل و فصل کرده‌اند، منازعه را پشت سر خواهد گذاشت. گویی قوانین عامی بر تاریخ و سیر دگرگونی و تحول جوامع وجود دارد. این رویکرد، نوید فرمی از آینده می‌دهد که در آن، امکان همزیستی شکل‌های متنوع و متکثر نمود خود و جلوه‌گری وجود دارد. به عبارتی، امر اجتماعی بر امر سیاسی پیروز خواهد شد و فضای آزادتری برای بیان و نمود خود شکل خواهد گرفت یا حداقل منظومه حاکم مداخله کمتری در شکل بیان و نمود خود و چگونگی جلوه‌گری و ظاهرشدن در انتظار عمومی خواهد داشت؛ بنابراین، عرصه عمومی برای بیان و نمود خود دموکرات‌تر می‌شود.

براساس رویکرد گذار، هرچند منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در انتظار عمومی در برخی جوامع دیگر وجود ندارد، در دوران گذشته آن‌ها نیز آن را تجربه کرده‌اند، اما آن‌ها در مسیر تحول تاریخی چنین منازعه‌ای را به دست تاریخ سپرده‌اند. اگر بخواهیم با منطق نظریه نظام جهانی والرشترین همراه شویم، می‌توان گفت چنین منازعاتی در کشورهای پیرامونی شدید، در کشورهای نیمه‌پیرامونی کمتر و در کشورهای مرکز بسیار اندک است.

برای توضیح منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود نه تنها در نظام دانش علوم اجتماعی، بلکه در گفتگوی گروه‌های مختلف اجتماعی هم از مفهوم گذار استفاده می‌شود. مانند این گزاره: دیدی سرانجام ویدیو و ماهواره چه شد؟ این هم مثل همان. زمان همه چیز را حل می‌کند. اما این رویکرد توضیح قانع‌کننده‌ای درباره منازعه‌ حال حاضر نمی‌دهد و برای اینکه چرا ده‌ها سال است در حال گذار هستیم پاسخی ندارد. منازعه آنومی ناشی از وضعیت نه سنتی و نه مدرن است؛ یعنی بی‌فرم و بی‌صورتی. پس مسئله اصلی در این رویکرد، نه فهم دقیق این منازعه، بلکه چگونگی گذار از فرم سنتی به فرم مدرن است. منازعه‌ای شدید بر سر بیان و نمود خود که سرانجام مصداق این حرف مارکس در کتاب *مانیفست کمونیست* خواهد شد که هر چیز سخت و استوار دود می‌شود و به هوا می‌رود. هر آنچه مقدس است، دنیوی می‌شود (مارکس و انگلس، ۲۰۰۲).

براساس رویکرد گذار، جامعه در مسیر شدنش به یک جامعه بسامان، مراحل پرتنشی را پشت سر می‌گذارد، اما این تنش‌ها موقتی و گذرا هستند و در تاریخ شواهد زیادی بر گذرابودن آن‌ها وجود دارد. اما به نظر نمی‌رسد منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود مانند

سایر منازعات باشد. نخست به این دلیل که مسئله ماهواره و ویدئو چندان در انظار عمومی نبود و دوم اینکه منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود، بدن و پوشش منازعه‌ای است بر سر حیات و پایداری دو نوع فرم بودن. منظومه حاکم جز در تنظیم و مداخله و کنترل فرم‌ها و شکل‌های جلوه‌گری نمی‌تواند متجلی شود و مشروعیت یابد؛ زیرا خود چنین معیاری را انتخاب کرده است.

از منظر رویکرد گذار، تنش‌ها، نابسامانی‌ها و مسائل بیمارگونه که در جامعه وجود دارند، مثل منازعه بر سر بیان و نمود خود، نشان‌دهنده گذار از فرم همبستگی مکانیکی به فرم همبستگی ارگانیکی است (نگاه کنید به دورکیم، ۱۳۸۱). خلاصه اینکه منازعه نشان می‌دهد منظومه حاکم به فردگرایی اخلاقی به‌طور کامل منتقل نشده است. در نظام جدید مبتنی بر فردگرایی اخلاقی، عدالت اجتماعی، آزادی اجتماعی و فردی و برابری موقعیت‌ها اساس است.

منظومه حاکم جلوه‌گری در انظار عمومی مبتنی بر کنش‌های متقابل افراد را صورت بیمارگونه می‌داند و نمود خود برمبنای هنجار رسمی را صورت عادی و مشروع می‌انگارد. در مقابل، کنشگران مخالف تلقی منظومه حاکم را بیمارگونه می‌دانند و آزادی در بیان و نمود خود را صورت عادی جوامع بسامان تلقی می‌کنند، اما سرانجام جامعه به فرمی گذر خواهد کرد که منازعه، به همزیستی نمودها تبدیل می‌شود. در این رویکرد، در پاسخ به این سؤال که منازعه را چگونه می‌توان توضیح داد، دعوت می‌شویم به اینکه به گذار بیندیشیم.

۲-۴. منازعه، تنش میان جان و صورت

لوکاچ تقابل بین صورت و جان یا تصویر و معنی را برای فهم جامعه مدرن مهم و اساسی می‌داند. وی درباره این دوگانگی چنین می‌نویسد «یک اصل، اصل تصویرساز است، اصل دیگر اصلی معنی‌بخش. برای یکی فقط چیزها وجود دارد، برای دیگری فقط روابط بین چیزها» (لوکاچ، ۱۴۰۰: ۱۵). آیا ذات و جوهری ورای چیزها وجود دارد یا هرچه هست فقط روابط بین عناصر است؟ لوکاچ فکر می‌کرد این تقابل پرسش‌های متفاوتی ایجاد می‌کند: آیا باید از ذات و جوهر پرسش کرد یا فقط از مناسبات بین چیزها می‌توان پرسید؟ پرسش لوکاچی این است: آیا تصاویر وجود دارند یا فقط ماورای تصاویر مهم هستند که هیچ تصویری قادر نیست کامل آن را بیان کند؟ از نظر برخی، پرسش از جان سؤال بنیادی و حقیقی است و بدون دانستن محتوا هیچ دانش حقیقی‌ای ممکن نیست. گویی مناسبات غایی بین تصویر و جان وجود دارد.

لوکاچ تصور می‌کرد معنی همواره لابه‌لای تصاویر پیچیده شده است و برق آن سوی تصویر است که تصویر را بازمی‌تاباند. گویی در پیشیانی تصویر و فرم، مهر محتوا نقش بسته است. براساس این رویکرد، صورت‌ها و فرم‌ها بیان‌کننده و تجلی‌بخش هستند. در برخی فرم‌ها، عناصری امکان حیات دارند که در فرم و صورت، دیگر مرده به‌شمار می‌آیند. تمایز و منازعه بین صورت‌ها در همین نکته نهفته است. زنده کردن یا اعلام مرگ برخی چیزها و عناصر. دوگانه لوکاچی بین جهان و ماورا، تصویر و ماورای تصویر، صورت و جان، فرم و محتوا در دو کفه ترازویی قرار دارند که باید در تعادل بماند (لوکاچ، ۱۴۰۰: ۱۷). از منظر رویکرد تقابل بین صورت و جان، برخی مقوله‌ها، عناصر، نمودها و بیان‌ها در درون یک صورت خاص اعتبار دارند. همین‌گونه است که صورت‌ها را از یکدیگر می‌توان مجزا کرد. او بر آن است که جان‌ها محتواهایی هستند که با هیچ صورتی متجلی نمی‌شوند و «در شوق بیان می‌سوزند» (لوکاچ، ۱۴۰۰: ۱۸)؛ یعنی اینکه جهان هیچ وقت جان را به‌تمامی متجلی نمی‌سازد. اگر بخواهیم از این منظر، منازعه این پژوهش را تحلیل کنیم، می‌توان گفت منظومه حاکم به‌عنوان یک فرم قادر نیست جوهر و جانی را که مدعای آن است متجلی کند. در مقابل برخی معتقدند تطابق زیادی بین صورت و جان وجود دارد؛ یعنی اینکه منظومه حاکم در پی متجلی کردن جان و جوهر است و منازعه فعلی

هم را بر همین اساس می‌توان درک کرد. منظومه حاکم به دنبال پدیدار کردن و ظاهر کردن جوهری است که شارع مقدس بدان امر فرموده و حکم کرده؛ به‌ویژه آن احکامی که مشروعیت بودن در انظار عمومی را اعلام می‌کند. اما در مقابل، کنشگران مخالف چنین جوهر و جانی را بر نمی‌تابند.

می‌توان اندیشید که فرم، سیما و ژست خود را از جوهری که مدعای آن است اخذ می‌کند. پس صورت همواره به‌مثابه جان یا بخشی از جان‌ها پدیدار می‌شود. می‌توان صورت‌ها را به‌مثابه پدیداری در نظر گرفت که امکان دارد چیزهای جوهری و سرشتی را متجلی کند یا نکند. منازعه فعلی از این منظر قابل‌بررسی است که آیا منظومه حاکم در این منازعه، جوهر و سرشت احکام و آموزه‌های دینی را متجلی می‌کند یا خیر.

لوکاچ این واقعیت را مدنظر دارد که صورت، حدودوثر جوهر و محتوا را مشخص می‌کند و عناصر آن را سرهم‌بندی می‌کند. با پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی و به قول دورکیم تراکم مادی و اخلاقی، صورت قادر نیست همه محتوا را متجلی کند. به همین دلیل می‌توان اندیشید که منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود و تلاش منظومه حاکم برای یکنواختی و هماهنگی بین نمونها در انظار عمومی طبق هنجار مشخص، تجلی‌بخش جوهر و جان نیست؛ زیرا منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم، وجوه اصلی جان و محتوا را کنار گذاشته است.

لوکاچ لحظه سرنوشت برای نقاد را لحظه‌ای می‌داند که «چیزها به‌صورت تبدیل می‌شوند؛ لحظه‌ای که تمام احساس‌ها و تجربه‌ها در دور و نزدیک، صورت کسب می‌کنند، ذوب می‌شوند و در صورت متراکم می‌شوند» (لوکاچ، ۱۴۰۰: ۲۰). براین‌اساس، فهم و نقد منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود لحظه‌ای است که منظومه حاکم می‌خواهد آموزه دینی و حکم اسلامی را صورت بخشد و در مادیت بدن‌ها و روابط متقابل بین انسان‌ها حاکم سازد.

لوکاچ معترف است که صورت نتیجه خواست و کنش انباشتی نوع خاصی از انسان‌ها است و تجربه‌کردن از طریق این صورت‌ها ممکن می‌شود، اما گاهی تجربه‌کردن در زیستی متفاوت ممکن است و گاهی این تجربه زیسته، صورت فعلی نظم‌بخش را در هم می‌شکند و متلاشی می‌کند. براین‌اساس، تجربه زیسته کنشگران مخالف این‌گونه است که هنجار بیان و نمود مدنظر منظومه حاکم را در تقابل و ضدیت با جوهر و محتوای زیسته خود می‌انگارند با شکل متفاوت جلوه‌گری در انظار عمومی آن را به چالش می‌کشند.

لوکاچ از اینکه صورت از جان و محتوا دور و دورتر می‌شود و فاصله میان آن‌ها بیشتر می‌شود با افسوس یاد می‌کند. در جهان مدرن دیگر نمی‌توان ادعا کرد که جوهر و محتوا به‌صورت نزدیک است. می‌توان این‌گونه منازعه فعلی را فهمید که منظومه حاکم با جدال بر سر نمود و بیان خود و نحوه ظاهرشدن در انظار عمومی از جوهر و محتوای اصلی دور می‌شود. گویی صورت و فرم (منظومه حاکم) حقیقت جان و محتوا را متجلی نمی‌کند و خود صورت و فرم، بزرگ‌تر و مهم‌تر از جان و محتوا می‌شود؛ به‌گونه‌ای که برخی عناصر محتوا و جوهر را می‌توان فدای حفظ صورت و فرم کرد.

به‌نظر می‌رسد منظومه حاکم در مسئله شکل نمود و بیان خود، ادعای حقیقت هنجار رسمی را آرام‌آرام رها می‌کند و برای توجیه منازعه به امر قانونی ارجاع می‌دهد. منظومه حاکم نه می‌تواند و نه می‌خواهد واقعیت پراگماتیک شکل‌های بیان و نمود خود را واریسی کند و به رسمیت بشناسد و فقط یک شکل را مقدس می‌کند و از آن اسطوره می‌سازد. در مقابل نیز کنشگران مخالف اسطوره و نمادهای خودشان را دارند. در منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود، یک طرف منازعه در پناه محتوایی که ادعای آن را دارد و قانونی که براساس آن ایجاد کرده عمل می‌کند و دومی یعنی کنشگران مخالف در بطن هزار خطر برای جلوه‌گری و نمود زیست می‌کند. اولی ادعا می‌کند فرمی هماهنگ با محتوا و جوهری است که شارع مقدس به آن حکم داده است و دومی به دنبال آزادی در شکل بیان و نمود خود در انظار عمومی است.

لوکاچ در تفکیک میان جان و صورت به نظر مارکس توجه دارد که به سه مفهوم جوهر ارزش، مقدار و شکل ارزش می‌پردازد. مارکس در کتاب سرمایه، جلد یک، معتقد است پدیدارها آن‌گونه که نشان می‌دهند نیستند. از نظر وی، کار علم پی‌بردن به جوهر پدیدارها است. وی در فصل اول سرمایه (۱۳۷۸) از جوهر ارزش، مقدار ارزش و شکل ارزش سخن می‌گوید، اما جوهری که او به آن معتقد است خارج از مناسبات اجتماعی نیست؛ چیزی عینی و محصول کنش متقابل انسانی است. از این منظر جوهر زندگی در مناسبات اجتماعی نهفته است، نه در امر الهیاتی و متافیزیکی. از این منظر، منازعه بر سر دو شکل است که هر یک به دنبال تجلی دو جوهر هستند: یکی جوهر متافیزیکی و یکی جوهر برآمده از مناسبات اجتماعی. اما سؤال این است که شکل‌ها چه مقدار از جوهر را می‌توانند بیان کنند.

لوکاچ درباره فهم توضیح جهان فکر می‌کند یا صورت محض داریم که نمی‌تواند کیفیات خاص و غنا را دربرگیرد یا اصلاً صورت نداریم و هر چیزی که جلوه و نمودی ایجاد می‌کند، صرفاً به ضرب تجربه مشترک چنین می‌کند و به محض اینکه تجربه دیگر مشترک نباشد غیرقابل تصور می‌شود (لوکاچ، ۱۴۰۰: ۱۸۲). منازعه مدنظر این پژوهش را هم این‌گونه می‌توان توضیح داد که منظومه حاکم نمی‌تواند کیفیت جوهر و جان مدنظرش را آشکار سازد و به جای آن، منازعه‌ای ایجاد کرده که می‌خواهد تجربه‌ای را که دیگر مشترک نیست مشترک نگه دارد.

از نظر لوکاچ، در جهان مدرن تعارض بین جان و صورت وجود دارد، اما در یونان باستان خبری از چنین تعارضی نبود. در جهان مدرن، صورت‌هایی که برآمده از تجربه مشترک نباشد دوام و قوام ندارد. ارزش‌های فرانسائی و صورت‌سازی که با تجارب مشترک حاصل از کنش متقابل در تضاد باشند، زندگی را تراژیک می‌کنند. زندگی در دایره‌ای که صورت و فرم متعین کرده محدود می‌شود. فرم‌ها هستند که ژست‌ها، نمودها و بیان‌ها را تحدید می‌کنند. برخی افراد فرم‌ها، ژست‌ها، نمودها و گفته‌ها را وسیله‌ای برای تحقق جوهر و جان فراسوی انسانی می‌دانند؛ یعنی زندگی و هستی انسان‌ها واقعیتی جز انعکاس جان و جوهر نمی‌تواند داشته باشد. از منظر این رویکرد، منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم، فرمی است که دیگر به تمامی پایبند محتوای مورد ادعای خود نیست. شکل‌ها و فرم‌ها دست‌کم قدری خودمختاری دارند. آن‌ها صرفاً تعیین‌شده یا بازنمایی‌کننده محتوا نیستند، بلکه می‌توانند به گزینش‌های خاص و مستقل از میان محتوا دست بزنند و سبک خاص خود را برگزینند. به نظر می‌رسد منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم نیز چندان به همه آموزه‌های مشروعیت‌بخش خود نیاز ندارد و برخی از آن‌ها را برجسته و اجرا می‌کند؛ به‌ویژه آن‌هایی که به نحوه نمود و تجلی در انظار عمومی می‌پردازند. منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم، بخشی از نمود خود به‌عنوان منظومه دینی را وابسته به کنترل و نظارت بر شکل‌های بیان و نمایش غیرهنجاری افراد در انظار عمومی می‌یابد و با تکیه بر چنین کنترل و نظارتی مشروعیت می‌یابد. در غیر این صورت بخشی از مشروعیتش به‌عنوان منظومه اسلامی سلب می‌شود. به همین دلیل است که با سیاست‌ها و مواجهه خشونت‌آمیز با کنشگران مخالف تلاش می‌کند نشان دهد هنجار بیان خود، بدن و پوششی که از قبل تعیین‌شده قابل تغییر و تصحیح نیست. اما کنشگران مخالف بارها شکل جلوه‌گری در انظار عمومی را منعطف‌تر از آن چیزی که از قبل وجود داشته با عمل خود بازآفرینی کرده‌اند و منظومه سیاسی-فرهنگی به رعایت حداقل‌های هنجار نمود خود در انظار عمومی بسنده کرده است.

۳-۴. منازعه، جدال فرم‌ها

گتورک زیمل، فهم و تحلیل فرم‌های اجتماعی را اساسی‌ترین کار جامعه‌شناس می‌داند. شاخص جامعه‌شناسی زیمل، جدایی کامل میان فرم و محتوا است (کوزر، ۱۳۷۳: ۲۷۸). از نظر زیمل، مسئله این نیست که صورت‌ها چقدر با محتوا تطابق دارند و اینکه چه

مقدار از جوهر را متجلی می‌کنند، بلکه رابطه میان عناصر است که اهمیت دارد. جامعه‌شناسی زیمل یک نقشه مقدماتی فراهم می‌آورد که بتوان منازعه بر سر شکل نمود و بیان خود را براساس تقابل فرم‌ها درک کرد؛ بدون اینکه مدام درگیر این مسئله بود که این فرم چه مقدار از جوهری که ادعای بیانش را دارد، متجلی می‌سازد.

براساس نظریه زیمل، منازعه را این‌گونه می‌توان بیان کرد که منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم نمی‌تواند ادعای اسلامی بودن کند تا زمانی که بتواند شکل‌های نمود خود و بدن را در قالبی که با فرم خود مطابقت دارد، کنترل و تنظیم کند. گویی بدین‌وسیله می‌تواند خود را به‌مثابه پدیداری اسلامی جلوه‌گر سازد. پس منظومه حاکم درگیر تقسیم‌بندی شکل بیان خود و جلوه‌گری بدن‌ها در انظار عمومی به مشروع و بهنجار و غیر مشروع و نابهنجار می‌شود و تلاش می‌کند دائماً شکل‌های مشروع و بهنجار نحوه تجلی افراد در انظار عمومی را بسازد.

هر دو طرف منازعه یعنی منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم و کنشگران مخالف تصور می‌کنند نیاز اساسی و حیاتی به نمایش و نمود به شکل خاص دارند. شکل بیان و نمود هیئت حاکم در ساخت ویتترین اجتماعی است که مهم‌ترین وجه آن کنترل جلوه‌گری افراد براساس هنجار خاص است. کنشگران مخالف نیز یکی از نیازها و خواسته‌های اساسی خود را جلوه‌گری براساس کنش متقابل اجتماعی می‌دانند.

پرسش این است که چقدر این ادعا که شکل نمایش و جلوه‌گری برای هر دو طرف منازعه، بنیادی و اساسی به‌شمار می‌آید، مطابق با واقعیت اجتماعی است. وقتی مسئله تنظیم و نظارت بر شکل ظاهرشدن خودها و بدن‌ها در انظار عمومی مطرح می‌شود، تمامی سازمان‌ها و نهادهای حاکم یکدست می‌شوند و همه منابع به خدمت گرفته می‌شود. علاوه‌براین، در چنین مواقعی هیئت حاکم اجازه مداخله و سلب حقوق شهروندی کنشگران مخالف هنجار رسمی پوشش را می‌دهد. همچنین اعمال خشونت و حتی گاهی برخورد غیراسلامی با کنشگران مخالف روا پنداشته می‌شود؛ یعنی برای رعایت شکل بیان خود در انظار عمومی مطابق هنجار رسمی می‌توان خلاف آموزه‌های دینی رفتار کرد. هیئت حاکم نمی‌تواند یا نمی‌خواهد مثلاً با گران‌فروش برخورد فیزیکی کند و به افراد بگوید اموال و ثروت را از کجا آورده‌اند، اما با افرادی که شکل ظاهری و جلوه‌گری متفاوتی با هنجار رسمی دارند می‌توان برخورد کرد و بازخواست کرد و پرسید: چرا چنین پوشیده‌ای؟ چرا روابط اجتماعی تو با دیگران این‌گونه است؟ چرا در انظار عمومی رقصیده‌ای؟ چرا چنین ژستی گرفته‌ای و چرا در این روزهای خاص در انظار عمومی چیزی خورده و نوشیده‌ای؟ در چنین مواقعی نیروها و قهوه قهریه با تمام قدرت می‌توانند مداخله کنند. گاهی نیز از برخی کنشگران موافق منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم (آمر به معروف و ناهیان از منکر) کمک گرفته می‌شود که منظومه حاکم آن‌ها را سازمان‌دهی و حمایت می‌کند؛ چرا خشونت فیزیکی در خیابان علیه کنشگرانی که شکل نمود و نمایششان در انظار عمومی مطابق با هنجار تعیین‌شده منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم نیست، اعمال می‌شود؟ چون این جلوه‌گری به بازنمایی منظومه حاکم به‌عنوان هیئت حاکم اسلامی خدشه وارد می‌کند. گویی نمایش برخی کنشگران اجتماعی، تجلی منظومه حاکم را به‌عنوان پدیداری اسلامی ناممکن می‌کند. پس خشونت مجاز شمرده می‌شود.

گاهی منازعه منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم با کنشگران مخالف بر سر شکل نمود و بیان خود آن‌چنان خشونت‌آمیز می‌شود که تصور می‌شود منظومه حاکم در صورتی می‌تواند به بقای خود ادامه دهد که مسئولانش قادر باشند از اقدام افراد جامعه برای نمایش و نمود خود، بدن و پوشش آزادانه در انظار عمومی به هر نحوی جلوگیری کنند و نوعی انضباط را بر شکل تجلی افراد در حوزه عمومی تحمیل کنند یا آن‌ها را قانع سازند که شکل بیان و تجلی در انظار عمومی براساس هنجار مدنظر منظومه سیاسی-فرهنگی از همه چیز مهم‌تر است. اگر میان تعهد عمومی افراد به جلوه‌گری و بیان خود در انظار عمومی براساس هنجار مشخص‌شده خدشه وارد شود

و تعارض بین شکل نمود کنشگران با شکل بیان و تجلی منظومه حاکم افزایش یابد، تمام قدرت منظومه حاکم بسیج می‌شوند تا این تعارض را در ظاهر برطرف سازند.

پس هر دو طرف منازعه، شکل تجلی و نمایش دیگری را خطری برای نوع جلوه‌گری خود می‌دانند. گویی ظاهرشدن یکی پنهان‌ماندن دیگری است. تصور می‌شود شکل جلوه‌گری افراد در انظار عمومی خارج از هنجار خاص، به‌محاق رفتن منظومه سیاسی-فرهنگی اسلامی است. پس منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم با همه توان سعی می‌کند نمایش و بیان خود در انظار عمومی را کنترل کند. یک طرف منازعه، شکل و نمود آزادانه بدن و پوشش را مصداق آزادی فردی و اجتماعی و حقوق شهروندی می‌داند و طرف دیگر، چنین عملی را مصداق هنجارشکنی و گسترش فساد و فحشا و بی‌حیایی تلقی می‌کند، اما به‌نظر می‌رسد منظومه حاکم بیش از همه نگران است که شکل نمود خودش غیراسلامی تلقی شود. هر کدام از طرفین نزاع، دیگری را با اتهاماتی مواجه می‌کند، با الفاظی مانند: فریب‌خورده، بی‌حیا، فاحشه، آلت دست دشمن و مستبد، دیکتاتور، ناقض حقوق بشر و حق شهروندی.

گاهی این جدال به شبکه‌های اجتماعی مجازی هم کشیده می‌شود؛ زیرا آنجا نیز همه چیز در معرض دید و شنید انظار عمومی است. نزاع بر سر شکل بیان و جلوه‌گری در فضای مجازی هم وجود دارد و هریک از دو طرف منازعه سازوکارهایی برای نمایش و نمود خود و نظارت و تنبیه دیگری به‌کار می‌گیرد. هرچند منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم ابزارهای بیشتری برای کنترل و تنبیه کنشگران مخالف دارد.

منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم، شکل بیان و جلوه‌گری افراد در حوزه عمومی را مهم‌ترین تفاوت خود با سایر حکومت‌ها و دولت‌ها می‌داند و در صورت جلوه‌گری آزادانه افراد در انظار عمومی، شکل متفاوت خود را ازدست‌رفته می‌بیند. پس هرگونه داغ و درفشی علیه کنشگران مخالف به‌کار می‌گیرد. طرف دیگر منازعه یعنی کنشگران مخالف، شکل ظاهرشدن مطابق هنجار فعلی را محدودکننده می‌پندارند که نیاز به بیان و اجرای خود در انظار عمومی را برآورده نمی‌سازد.

منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم تلاش می‌کند به کنشگران نشان دهد و این فکر را منتقل کند که بی‌همتا است و بخش بزرگی از منحصربه‌فردبودنش در ساخت حوزه عمومی عقیفانه است. به عبارتی، خاص‌بودنش را در تنظیم شکل نمود و روابط مادی و اجتماعی بدن‌ها در انظار عمومی دنبال می‌کند. اما کنشگران ناهماهنگ، اجرای نقش آن را مختل می‌کنند. شکل نمود و نمایش کنشگران مخالف در انظار عمومی هاله‌ای که بر گرد منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم به‌عنوان هیئت اسلامی وجود دارد، زائل می‌کند و اعتبارش فرومی‌ریزد. گویی بازنمایی مادی و اجتماعی برخی کنشگران نابهنجاری در بدن غیراندام‌وار منظومه حاکم ایجاد می‌کند که دیگران متوجه نابهنجاری چندریختی آن می‌شوند. پس منازعه بین دو شکل نمایش و نمود در انظار عمومی وجود دارد و هریک در اجرا و بیان و نمایش خود، جلوه‌گری دیگری را مختل می‌کند.

۴-۴. منازعه، تصاحب صحنه نمایش

جامعه‌شناسی صوری زیمل نقشه‌ای مقدماتی فراهم کرد که پژوهشگران بعدی توانستند به مدد آن جهان اجتماعی و زندگی روزمره را به مثابه صورت و فرم توضیح دهند؛ برای مثال، مقایسه گافمن با زیمل به ارتباط بین مفهوم صورت‌های اجتماعی و دیدگاه نمود خود در زندگی روزمره مربوط می‌شود (نگاه کنید به کرایب، ۱۳۸۲: ۵۱). این دو متفکر به فرم‌های کلان نپرداختند، اما مسیری فراهم شد که الف) جامعه به مثابه فرم و صحنه تئاتر تلقی شود؛ ب) شکل نمود، نمایش و جلوه‌گری افراد در عرصه عمومی اهمیت زیادی پیدا کند.

براین اساس عصر جدید، زمانه نمود و جلوه‌گری است. قرن نمایش است. عصری است که منازعه بر سر چگونگی ظاهرشدن و بودن در انظار عمومی جریان دارد. گویی نمود و جلوه‌گری در انظار عمومی همان حقیقت است و آنچه نمود ندارد، متجلی نمی‌شود و فرم نمی‌یابد. گویی وجود ندارد.

فرض گافمن در نحوه نمود خود در زندگی روزمره جامعه‌ای است که چگونگی نمود خود برخاسته از کنش متقابل بین افراد است و سازوکارهای کنترلی و نظارتی خارج از کنش متقابل افراد وجود ندارد. جامعه‌ای که می‌توان رفتارهای افراد را براساس کنش متقابل توضیح داد و الزام‌های دینی و پلیسی برای شکل بیان و نمود خود، بدن و پوشش کمتر وجود دارد و اگر هنجارهایی برای نمود خود وجود دارد برخاسته از کنش متقابل بین افراد است. فرد در موقعیت‌های معمول، خود و فعالیتش را برای دیگران نمایش می‌دهد و سعی می‌کند فهم دیگران از خودش را هدایت کند و این کار را از طریق اجرای خود انجام می‌دهد، اما در ایران منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم منابع و قدرت نهادها را برای بیان و اجرای خودش به‌عنوان منظومه اسلامی به‌کار می‌گیرد و شکل‌های بیان و جلوه‌گری برخی افراد جامعه را که در تعارض با تجلی خود می‌انگارد، از انظار عمومی طرد می‌کند؛ یعنی جلوه‌گری برخی خودها، بدن‌ها و پوشش‌ها را مسبب مشروعیت‌زدایی از شکل خود می‌پندارد.

می‌توان انظار عمومی (حوزه عمومی) را به‌مثابه تئاتری دانست که در آن متن نمایش، بازی، بازیگران، فضا، صحنه و تماشاگران حضور دارند و کار محقق این است که متن، کارگردان، بازیگران و چیدمان صحنه و تماشاگران را توصیف کند. تئاتری بودن حوزه عمومی، بازنمایی‌ها و صحنه‌پردازی‌هایی است که می‌تواند منازعه مدنظر این پژوهش را توضیح دهد. براساس این دیدگاه، «میان تئاتر و سیاست اتصال منحصربه‌فردی وجود دارد» (بدیو، ۱۳۹۱: ۷۴). برای فهم و توضیح منازعه بر سر نمود و نمایش خود در انظار عمومی، صحنه تئاتر را می‌توان تصور کرد که باید صحنه را طراحی کرد و بازیگران به دنبال تأثیرگذاری بر تماشاگران هستند، اما براساس متن و طراحی کارگردان. منازعه بر سر بیان و نمود خود در جامعه ایران درواقع مجادله‌ای است بر سر اینکه بازیگران چه کسانی هستند و با چه فرم و شکلی می‌توانند روی صحنه ظاهر شوند. در جهان جدید، افراد امکان بیشتری یافته‌اند تا خود را به صحنه بیاورند؛ یعنی خود را برای دیگران به تصویر بکشند و در انظار عمومی نمود یابند، اما در جامعه ایران، صحنه برای حضور و نمود مبتنی بر کنش متقابل آزاد بین افراد به‌تمامی حاضر نیست. صحنه برای اجرای بازیگران خاصی طراحی شده است.

اما مسئله فقط نمایش نیست، بلکه ظاهرشدن و رؤیت‌پذیرشدن به‌مثابه حقیقت در میان است. مسئله فقط شکل نمود و نمایش نیست، بلکه مسئله بودن و نبودن است. آنچه به نمایش درمی‌آید، در معرض دید عموم قرار می‌گیرد و دیده می‌شود و وجود حقیقی دارد. منظومه حاکم به دنبال یک متن خوب و تعدادی بازیگر مناسب است تا نشان دهد نمود و تجلی حقیقی در انظار عمومی کدام است و کدام نمودها و فیگورها و ژست‌ها باید از صحنه کنار روند. در مقابل، کنشگران مخالف با حضوری متفاوت در گوشه‌های صحنه نشان می‌دهند صحنه تئاتر (حوزه عمومی) باید چیزی افزون بر وضعیت فعلی داشته باشد. عمل کنشگران مخالف در شکل بیان و نمود خود نشان‌دهنده لزوم تغییر تئاتر و صحنه است. از نظر آن‌ها صحنه تئاتر باید محلی دموکراتیک برای نمودها و گشوده به روی جلوه‌گری‌های مختلف باشد. برخی کنشگران مخالف برای جلوه‌گری و نمود خود یک هنجار مشخص و اندیشه توجیه‌کننده آن را برنمی‌تابند. به قول بدیو، آن‌ها خواهان هیجان‌همدلانه جهانی هستند (بدیو، ۱۳۹۱: ۷۵).

از منظر رویکرد جهان به‌مثابه صحنه تئاتر، صحنه (حوزه عمومی) بازی نیروهای اجتماعی است: بازی برای ظاهرشدن در انظار عمومی به شکل دلخواه و تأثیرگذار بر انظار عمومی، بازی برای بودن و فریاد هستی، بازی برای ساخت حقیقت. جلوه‌گری و نمود فقط ظاهرشدن نیست، بلکه ساخت حقیقت و واقعیت هم هست و به همین دلیل است که منازعه بر سر شکل نمود و جلوه‌گری در انظار عمومی وجود دارد. منظومه حاکم تلاش می‌کند فیگورها و ژست‌هایی را به صحنه آورد که گمان می‌کند حقیقی‌اند یا باید حقیقی

به نظر برسند. این منظومه سعی در تفکیک و تمایز شکل ظاهرشدن حقیقی و نمود جعلی و فساد انگیز دارد. پس باید بستر و زمینه شکل نمود و ظاهرشدن حقیقی را فراهم آورد و تلاش کرد این قسم از جلوه‌گری غلبه یابد و صحنه نمایش و تئاتر را برای بازی آن فراهم کرد. هم‌زمان ظاهرشدن جعلی و فریبنده (جلوه‌گری کنشگران مخالف) را در صحنه ناممکن یا کم‌رنگ کرد. با همه این‌ها جلوه‌گری‌ها و نمودهایی در جامعه ایران محقق شده که تا چند سال قبل ناممکن به نظر می‌رسید.

منظومه حاکم دائماً شکل ظاهرشدن و نمود در صحنه عمومی را تنظیم می‌کند؛ تنظیمی به بهای محروم کردن شکل‌های متنوع بیان و نمود خود. مداخله در صحنه و تنظیم نمایش و شکل ظاهرشدن در انظار عمومی آن‌چنان نیرومند است که به نحو غیرمعمولی به خشونت علیه برخی افراد منجر می‌شود. گویی صحنه و شکل ظاهرشدن در صحنه همه چیز است. منظومه حاکم چنین تصور می‌کند که تنها از رهگذر چیدمان صحنه (انظار عمومی) است که می‌توان مدعی حقیقت بود. ظاهرشدن به شکل‌های متنوع و متکثر در انظار عمومی برای منظومه حاکم ترسناک است.

بدیو به صحنه‌بردن محاکماتی که در آن‌ها قربانیان از پیش مشخص و غالباً تسلیم‌شده مجبور به بازگویی چیزهایی کاملاً ساختگی و اغراق‌آمیز می‌شوند را به‌عنوان نمونه ذکر می‌کند. تئاتر اعترافات و محاکمات ساختگی چه دستاوردی برای رژیم کمونیستی حاکم بر شوروی داشت؟ بدیو می‌نویسد «متهم که با دقت آماده بود و در صورت لزوم شکنجه شده بود، باید با نقشی که اجرایش تمرین و تقریباً همه‌اش در دهلیزهای جان‌فرسای رژیم نوشته شده بود، تطابق می‌یافت» (بدیو، ۱۳۹۱: ۸۸). بدیو فکر می‌کند این بازنمایی تئاتری در حقیقت دسته‌ای از مردم را اقناع می‌کند که از پیش تصمیم گرفته‌اند قانع شوند که آن‌ها دشمن مردم هستند (بدیو، ۱۳۹۱: ۸۸).

بدیو در کتاب این قرن بر این اندیشه است که در جامعه معاصر اشتیاق به حضور و ظاهرشدن اصل اساسی است که گاهی به موتناژ ظاهر می‌انجامد. باور، ایمان، فضیلت و انقلاب چیزی نیستند مگر ظاهرشدن (بدیو، ۱۳۹۲: ۸۹). براساس این دیدگاه، منازعه بر سر نمود و بیان خود را می‌توان این‌گونه توضیح داد که منظومه حاکم دائماً به دنبال پاکسازی صحنه (انظار عمومی) از برخی ژست‌ها، نمودها و ظاهرشدن‌ها است. با پاکسازی برخی نمودها و ظاهرشدن‌ها تصور می‌شود جامعه اسلامی تر می‌شود. پس پالایش صحنه از برخی نمودها برای منظومه حاکم اصل اساسی است. این تصور شکل گرفته است که اگر برخی شکل‌های جلوه‌گری و نمود پاکسازی شوند، تصویر منظومه حاکم اسلامی تر می‌شود. هردو طرف منازعه مشتاق به روی صحنه آمدن و در معرض دید و شنید قرار گرفتن هستند. منظومه حاکم و کنشگران مخالف هردو مشتاق نشان‌دادن ویژگی‌های خاص خود بر صحنه انظار عمومی هستند. کنشگران مخالف، صحنه را عرصه آزادی عمل افراد می‌دانند که در آن به بهانه پاک و منزّه بودن نباید آزادی جلوه‌گری را ذبح کرد که این خیانت به آزادی است و منظومه حاکم صحنه را برای نمایش خود پالایش می‌کند؛ زیرا جلوه‌گری و نمود دیگران، نمایش او را خدشه‌دار می‌سازد.

منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در جامعه ایران منازعه‌ای است هم مخرب و هم سازنده: تخریب و انهدام صحنه نمایش کنشگران مخالف توسط منظومه حاکم و تخریب هنجار رسمی مدنظر منظومه حاکم برای شکل ظاهرشدن در انظار عمومی توسط کنشگران مخالف. منظومه حاکم برای ایجاد صحنه پالایش‌شده و تخریب سایر فرم‌ها و شکل‌های نمود به قانون متوسل شده است؛ قانونی برای اینکه چه بازیگری با چه شکل و چه ژستی می‌تواند بر صحنه ظاهر شود؛ قانونی برای اینکه کنشگرانی که به شکل متفاوتی در انظار عمومی ظاهر می‌شوند به جرم عمل غیرقانونی مجازات شوند.

براساس این رویکرد، منازعه بر سر شکل تجلی و نمود در صحنه نمایش (انظار عمومی) در جریان است. نمود و تجلی متفاوت اگر در پشت‌صحنه باشد، اگر رویت‌پذیر برای همگان نباشد، مسئله نیست. آنچه مسئله شمرده می‌شود، ظاهرشدن به شکل متفاوت روی

صحنه (انظار عمومی) است. برای منظومه حاکم، جلوه‌گری به شکلی متفاوت با هنجار رسمی جلوی چشم تماشاگران، مسئله است. پس جدال بر سر شکل ظاهرشدن در صحنه است. صحنه برای منظومه حاکم همه چیز است: طراحی صحنه، چیدمان صحنه برای نمود و ظاهرشدن برخی ژست‌ها و ممانعت از نمایش برخی نمودها و جلوه‌گری‌ها. منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود نشان می‌دهد منظومه حاکم مدام درگیر نوشتن متن برای صحنه و تربیت بازیگرانی است تا تماشاگران را به نحوی تحت تأثیر قرار دهد که برای او هورا بکشند.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

برای توضیح منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در انظار عمومی به ابزارهای مفهومی نیاز است. سؤال این است که کدام ابزارهای مفهومی، چنین منازعه‌ای را که در جامعه ایران شدت یافته قابل فهم می‌کند. در چهار رویکردی که در این پژوهش واکاوی شدند، مفاهیم زیادی وجود دارد که از آن‌ها می‌توان برای تحقیقات تجربی و نقشه کلی فهم منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود استفاده کرد. از این رویکردها می‌توان در سطح تحقیقات تجربی، صورت‌بندی پرسش‌های تحقیق و تحلیل استفاده کرد. به نظر می‌رسد هر کدام از این رویکردها برای فهم منازعه جواب‌هایی ارائه می‌کنند که با صدای کنشگران جامعه ایران هم‌راستا و هماهنگ باشد. هر چند هر کدام از رویکردها به نحوی متکی، حاوی یا در تعارض با رویکرد دیگری قرار می‌گیرد. هدف این پژوهش، فراهم کردن درک و شناختی کلی از منازعه بر سر جلوه‌گری و نحوه ظاهرشدن در انظار عمومی بوده است و در عین حال به خواننده نشان دهد هر یک از رویکردها چگونه منازعه را قابل فهم می‌سازند.

در یک رویکرد بر این نکته تأکید می‌شود که هرگونه صورت و فرمی در بازنمایی جان و جوهر ناتوان است و در حسرت هماهنگی جان و صورت در جهان مدرن فغان سر داده می‌شود. در ذیل همین رویکرد رابطه بین جان و صورت، برخی معتقدند باید نشان داد هر صورت و فرمی چه مقدار جان و جوهر را بیان می‌کند و متجلی می‌سازد. در رویکرد منازعه به مثابه جدال فرم‌ها بحث استقلال فرم از جوهر مطرح می‌شود و اینکه فرم بزرگ‌تر (منظومه حاکم) در حال وهوایی خاص به وجود می‌آید، اما بعداً آن حال وهوا را زایل می‌کند. در رویکرد گذار، فهم منازعه در چارچوب کلی‌تر گذار از نظم فعلی و ناقص به نظم نوین و کامل‌تر ممکن می‌شود. منازعه صورت نابهنجار و مرضی است که جوامع در حال گذار به آن مبتلا هستند و برای حل یا کاهش منازعه باید دل در گرو آینده داشت. در این رویکرد، توضیح منازعه فعلی تعلیق می‌شود، اما چشم به ظهور فرمی جدید دارد که منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود حل و فصل می‌شود. این رویکرد موعودباوری و مسیحیت‌گرایی در انتظار جامعه‌ای نشسته که همه چیزها، خودها، بدن‌ها حق برابری برای جلوه‌گری پیدا می‌کنند.

افراد جامعه با این تقاضا از طرف منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم روبه‌رو هستند که هر آنچه به‌عنوان هنجار نمود و نمایش در بیان خود در انظار عمومی تعیین شده و انتظار می‌رود اجرا شود، انجام دهند و مدام از همه خواسته می‌شود که تردید از خودشان در این خصوص نشان ندهند و تحت تأثیر فرازونشیب‌ها قرار نگیرند. منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم برای نگهداشت تصویر اسلامی از خود و تأثیر بر افراد جامعه، برای هم‌نوایی با این تصویر اجرای نقش می‌کند. به عبارتی، منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم از افراد می‌خواهد باور کنند که مواجهه او با نمود و جلوه‌گری کنشگران مخالف هنجار رسمی واجد خصوصیات دینی است و نمایشی که او اجرا می‌کند در راستای رسالتش قرار دارد. در این میان، تفاوتی وجود دارد میان آنچه منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم از افراد انتظار دارد و آنچه برخی افراد با میل خود می‌خواهند انجام دهند. در مقابل، برخی کنشگران از منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم می‌خواهند شکل و اجرای خود در انظار عمومی را تغییر دهد و با شکل‌های نمایش و نمود افراد با احترام برخورد کند. به عبارتی می‌خواهند حوزه

عمومی دموکراتیک باشد؛ یعنی حوزه عمومی به روی انواع شکل‌های بیان و نمود خود، بدن و پوشش گشوده باشد. آن‌ها این خواسته را با شکل نمایش متمایز خود و جلوه‌گری متفاوت در انظار عمومی نشان می‌دهند. به قول گافمن، مسئله بر سر شکل نمایش و نمود است که در صحنه عمومی اجرا می‌شود. هر دو شکل بیان و نمود در انظار عمومی شکل و نمود دیگری را اختلالی در اجرای نمایش خود می‌دانند یا تصور می‌کنند از نمایش و نمود بی‌نقص او ممانعت می‌کند. اجرای موفق هریک در انظار عمومی به همراهی دیگری نیاز دارد. نمایش موفق منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم در گرو این است که خودها و بدن‌ها با هنجار رسمی هماهنگ باشند. تصور می‌شود برخی کنشگران با نمایش و بیان خود در انظار عمومی در اجرای نقش منظومه حاکم به‌عنوان منظومه اسلامی اختلال ایجاد می‌کنند. به همین دلیل منظومه حاکم نیاز به اعمال نظارت، کنترل و خشونت بیشتری بر کنشگران احساس می‌کند؛ به‌ویژه مراقبت، کنترل و تنبیه عناصری که بیش از همه اختلال‌گرد و بر دیگران تأثیرگذارند. گویی کنش جلوه‌گری مربوط به شمار کوچکی از افراد است و بقیه نیروهای ساده و بی‌بصیرتی هستند که فریب می‌خورند.

امیدواری منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم برای اینکه کنشگران مخالف هنجار رسمی شکل بیان و نمود خود، بدن و پوشش را مجبور کند تا داوطلبانه به‌دلخواه او عمل کنند، کاهش پیدا کرده است. به همین دلیل تلاش می‌کند صحنه عمومی را به‌گونه‌ای بچیند تا اجرا، نمود و نمایش آن‌ها را با اختلال همراه کند و ویتترین اجتماعی را چنان بسازد که عرصه بر کنشگران مخالف تنگ شود. یکی از سازوکارهای منظومه حاکم در این منازعه، صحنه‌سازی است؛ یعنی آماده‌سازی حوزه عمومی و صحنه قابل‌رؤیت برای برخی اجراها و نمایش‌ها و برچیدن و طرد اجراها و نمایش‌های کنشگران مخالف. هدف منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم این است که تصویری آرمانی از خود در انظار عمومی به نمایش بگذارد. پس ناگزیر در اجرا و بیان خود، چیزهایی را از انظار عمومی پنهان می‌کند که با ایفای نقش سازگار نیست؛ برای مثال، خوردن و آشامیدن در ایام خاص و نوشیدن برخی مایعات را به حوزه خصوصی واگذار می‌کند که رؤیت‌پذیر نباشد. به عبارتی تلاش می‌کند کارهایی که تصور می‌کند کثیف، نامشروع، ناپسند و آلوده‌کننده افراد است از دید و شنید مردم مخفی باشد. چیزهایی که به جلوه‌گری منظومه حاکم خدشه وارد می‌کند از نظرها پنهان و به پستو رانده می‌شود. چیزی که نمایش و نمود عمومی ندارد و رؤیت‌پذیر نیست، گویی وجود ندارد یا می‌توان منکر بودنش شد و چندان به شکل منظومه سیاسی-فرهنگی حاکم لطمه نمی‌زند. در فهم منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در جامعه ایران، می‌توان ادعا کرد که دیگر مسئله احیای ارزش از دست‌رفته مطرح نمی‌شود، الزام به‌بهشت‌بردن افراد دیگر بیان نمی‌شود، بحث رستگاری اجباری مطرح نیست. مسئله فقط قلمروزدایی است. قلمرو نمود و بیان خود براساس کنش متقابل محدود به جایی است که در انظار عمومی نباشد. منظومه حاکم تصور می‌کند قلمرو عمومی عرصه تنظیم و کنترل شکل نمود و جلوه‌گری براساس هنجار و قانون مشخص است. اگر شکل‌های متعدد و متکثر بیان و نمود به قلمرو انظار عمومی راه یابند، آن قلمرو دیگر قلمرو منظومه حاکم نیست. منظومه حاکم تصور می‌کند شکل‌های متکثر بیان و نمود خود در انظار عمومی خط و خشی بر صورت او است. تصور می‌کند اگر شکل بیان و نمود خود را کنترل و تنظیم نکند بر صورت خود زخم‌هایی خواهد داشت که دیگر تصویر او به‌مثابه منظومه‌ای اسلامی ناپیدا خواهد بود. به همین دلیل است که منازعه بر سر شکل بیان و نمود خود در انظار عمومی هر بار شدت بیشتری یافته است.

مأخذ مقاله: تألیف مستقل.

منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۷۷). *خرد جامعه‌شناسی*. تهران: طرح نو.
- بدیو، آلن (۱۳۹۱). *این قرن*. ترجمه فؤاد جراح‌باشی. تهران: بیدگل.
- توفیق، ابراهیم، اسلامی، روح‌الله، اولاددمشقیه، صالح، تمجیدی، مزدک، خراسانی، امیر، صفاری، حسام، وزوایی نوید، و یوسفی، سیدمهدی (۱۳۹۸). *نامیدن تعلیق؛ برنامه‌ای پژوهشی برای جامعه‌شناسی تاریخی انتقادی در ایران*. تهران: ماهیا هنر.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۱). *تقسیم‌کار اجتماعی*. ترجمه باقر پرهام. تهران: مرکز.
- زیمل، گئورگ (۱۳۹۶). *فلسفه پول*. ترجمه شهناز مسمی‌پرست. تهران: پارسه.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰). *تضاد دولت ملت در ایران*. تهران: نشرنی.
- کرایب، یان (۱۳۸۲). *نظریه‌های اجتماعی کلاسیک*. ترجمه شهناز مسمی‌پرست. تهران: آگه.
- کوزر، لیئوئیس (۱۳۷۳). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- کولاکوفسکی، لشک (۱۳۸۶). *جریان‌های اصلی در مارکسیسم: برآمدن، گسترش و فروپاشی*. جلد سوم. ترجمه عباس میلانی. تهران: آگه.
- گافمن، ارویک (۱۳۹۱). *نمود خود در زندگی روزمره*. ترجمه مسعود کیانپور. تهران: مرکز.
- لوکاج، جرج (۱۴۰۰). *جان و صورت*. ترجمه رضا رضایی. تهران: ماهی.
- مارکس، کارل (۱۳۷۸). *سرمایه*. جلد یکم. ترجمه ایرج اسکندری. تهران: فردوس.
- وبر، ماکس (۱۳۷۳). *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی. تهران: علمی-فرهنگی.
- وود، آلن و. (۱۳۸۷). *کارل مارکس، ترجمه شهناز مسمی‌پرست*. تهران: ققنوس.
- Marx, K., & Engels, F. (2002). *The communist Manifesto*. Translated by: Moore, S. London: Penguin Publishing Group.
- Abazari, Y. (2008). *Sociological wisdom*. Tehran: Tarh-e No. (In Persian)
- Badiou, A. (2015). *The Century*. Translated by: F. Jarahbashi. Tehran: Bidgol. (In Persian)
- Towfigh, A. (2020). *Calling a suspension*. Tehran: Mahian Honar. (In Persian)
- Dorkheim, E. (2003). *The Division of Labor in Society*. Translated by: B. Parham. Tehran: Markaz. (In Persian)
- Simmel, G. (2018). *Philosophy the Money*. Translated by: Sh. Mosammaparast. Tehran: Parseh. (In Persian)
- Katooziyan, M. A. (2002). *The conflict between the state and the nation in Iran*. Tehran: Ney. (In Persian)
- Craib, I. (2004). *Classical Social theory An Introduction to the Tough of Marx, Weber, Durkheim, and Simmel*. Translated by: Sh. Mosammaparast. Tehran: Agah. (In Persian)
- Koser, L. A. (1995). *Master of sociological thought*. Translated by: M. Solasi. Tehran: Elmi. (In Persian)
- Kolakowski, L. (2008). *The main currents in Marxism*. Translated by: A. Milani. Tehran: Agah. (In Persian)
- Goffman, E. (2013). *The presentation of self in everyday life*. Translated by: M. Keyanpoor. Tehran: Markaz. (In Persian)
- Lukac, G. (2022). *Soul and form*. Translated by: R. Rezaeei. Tehran: Mahi. (In Persian)
- Marx, K. (2000). *Capital*. Translated by: E. Eskandari. Tehran: Ferdows. (In Persian)
- Weber, M. (1995). *The Protestant Ethic and Spirit Capitalism*. Translated by: A. Rashidiyan & P. Manoochehri Kashani. Tehran: Elmi Farhangi. (In Persian)
- Wood, A. (2009). *Karl Marx*. Translated by: Sh. Mosammaparast. Tehran: Agah. (In Persian)